

در باره مردم یمن رواداشتند. چون یکسوم هلاک شد برادرش مسروق جانشین او گردید و در دوره فرماندهی او ظلم و تعدی حبشیان نسبت به مردم بیچاره یمن بعداعلی رسید. از نیرو سیف بن ذی یزن که یکی از اشراف و بزرگان یمن بود نزد قیصر روم رفت و از وی یاری خواست و پیشنهاد کرد که اگر قیصر روم حبشیان را از یمن بیرون کند، یمن زیر فرمان قیصر خواهد آمد و هر فرماندهی را که یمن گسیل دارد، مردم یمن فرمانش را پیروی خواهند کرد.

قیصر روم بدرخواست سیف توجهی نکرد و وی نا امید از نزد او بازگشت و پیش نعمان بن منذر که از جانب خسرو انوشیروان فرمانده حیره (عراق) بود روانه شد. از حبشیان و تجاوز و ستم آنان به مردم بینوای یمن شکایت آغاز کرد. نعمان بن منذر بوی وعده داد هنگامی که نزد انوشیروان برای گزارش امور حیره برود او را با خود خواهد برد. چون زمان رفتن نعمان بنزد انوشیروان فرا رسید سیف را با خود برد و او را بیارگاه باشکوه و جلال انوشیروان وارد کرد. انوشیروان بر روی تخت شاهی نشسته بود و تاج بزرگی که از زر و سیم ساخته شده بود و در آن دانه های درشت یاقوت و زبرجد و درمیدرخشید و باز تجیری زرین از سقف کاخ آویخته بود، بر روی سر او قرار داشت و چنان باشکوه و هیبت و جلال مینمود که هر واردی پیش او بخاک می افتاد.

سیف بن ذی یزن نیز بخاک افتاد و گفت :

ورود سیف بن ذی یزن شاهنشاهما ؛ زاغان بر کشور ما چیره شده اند .

بیارگاه انوشیروان انوشیروان گفت : کدام زاغان ؛ زاغان حبشه یا زاغان سنده ؛

سیف گفت : زاغان حبشه . اینک آمده ام که شاهنشاه ایران مرا یاری کند و

ستمکاران را از کشور من بیرون نماید و خود بر کشور من فرمانروایی فرماید .

انوشیروان گفت : کشور من از ایران دور است و خاک آن خیر و برکت زیاد

ندارد و مخصوص گوسفندان و شتران است ما را بدان نیازی نیست و شایسته نیدانم

لشکری از ایرانیان را برنج و مشقت اندازم و بدانسوی گسیل دارم .

پس فرمود از خزانه ده هزار درهم به سیف جایزه دادند و جامه‌ای نیکو بروی پوشانیدند. چون سیف از نزد شاهنشاه بیرون شد، درمها را میان مردم میریخت و کودکان و بندگان و کنیزان آنها را میربودند.

این خبر بگوش انوشیروان رسید. فرمان داد سیف را نزدش بردند و از وسبب بخش کردن بخشش پادشاه را در میان مردم پرسید. سیف در پاسخ گفت: بازوسیم پادشاه کاری نداشتم. اگر نظری بسیم و زرداشتم کوههای کشورم همه دارای زروسیم است؛ (قصدهش از این سخن آن بود که علاقه و توجه انوشیروان را بسوی بن معطوف دارد). من بدان جهت نزد شاهنشاه آمدم که بدادم برسد وستم و تجاوز حبشیان را از سر مردم بیچاره بن دور کند و خواری و مدلتی که از این راه بمن وارد شده است جبران فرماید.

انوشیروان فرمود که او را در پایتخت نگاه دارند تا درباره کارش رسیدگی نمایند.

آن گاه دستور داد که مرزبانان و وزیران دربار گاه جمع شدند  
 رای زدن انوشیروان و درباره کار سیف بن ذی یزن و گسیل داشتن لشکر بمن  
 با مرزبانان و وزیران با آنان بشورت پرداخت و از آنان رای خواست، یکی از  
 درباره کار بمن مشاوران گفت: در زندان گروه یشماری زندانی هستند  
 اگر شاهنشاه آنان را بکمک مردم بمن گسیل دارد کاری سودمند است، زیرا اگر  
 اینان کشته شوند مقصود بعمل آمده است و اگر بر مردم حبش پیروز شوند و آنان را  
 از بمن بیرون کنند کشوری بر کشورهای شاهنشاه افزوده خواهد شد.

انوشیروان را این رای پسند آمد و دستور داد که زندانیان را شماره کنند. پس از شمارش معلوم شد، هشتصد تن میباشند شاهنشاه گفت: جستجو کنند که در میان آنان کدام يك از جهت حسب و نسب و خاندان از همه شریف تر است تا او را بر آنان فرمانروا کنند. پس از رسیدگی مردی - الخورد را بنام د و هرزه برگزیدند و او را

بست فرمانده سپاه باسیف بن ذی یزن و هشتصد مرد آزاد شده بسوی یمن روانه کردند .

چون خط مسیر آنان از دریا بود ، هشت کشتی برای عبور آنان فراهم آوردند و در هر کشتی صد تن نشاندند و بسوی مقصد روانه شدند . در میان راه دو کشتی با مردمش غرق گردید و شش کشتی دیگر ساحل عدن رسید و ششصد تن مردم کشتی با وهرزه و سیف بن ذی یزن از کشتی پیاده شدند .

چون ایرانیان در خاک یمن قرار گرفتند ، فرمانده ایرانی پیاده شدن لشکر ایرانی به سیف بن ذی یزن گفت : چه کمکی میتوانی انجام دهی ؟  
سیف گفت : هر چه از مرد عربی و اسب عربی بخواهی آمادہ میکنم و آن گاه خودم از تو جدا نیشوم (بایم را بیایت یمن

می بندم) مگر اینکه هر دو شربت مرگ را باهم بچشیم و یا شاهد پیروزی را در آغوش گیریم .

وهرزه سخن او را پسندید و گفت : انصاف دادی و سخن برآستی گفتی پس از آن سیف بن ذی یزن نا آنجا که توانست از کسان خود جمع آوری کرد و با فرمانده ایرانی لشکر را مرتب و آماده جنگ کردند .

از آن سوی مسروق فرمانده حبشیان در یمن ، لر آمدن ایرانیان و پیاده شدن در خاک یمن آگاه شد و لشکر خود را بیاراست (۱) .

چون دولشکر در برابر هم قرار گرفتند و چشم مسروق بلشکر ایران افتاد از کمی عدد آنان بطمع افتاد و بفرمانده ایرانی پیغام داد که : با این کمی سپاه که تراست

۱- طبری در ذکر حوادث و قضایای تاریخی ، سند خود را منتهی بر اوایان و مورخان میکند . در داستان کمک خواستن مردم یمن از انوشیروان دو گونه روایت ذکر کرده است که با هم در مواردی اختلاف دارند . یکی از دو روایت از این اسحاق و دیگری از هشام بن محمد است . آنچه در اینجا ترجمه شد از مجموع دو روایت میباشد . تا این قسمت از روایت این اسحاق و ازین قسمت بعد از روایت هشام است .

و با زیادی لشکر حبش چه امری ترابرا نگیخته است که بجنگ آیی و سپاهیان را بخطر اندازی؟! گویا دستخوش فریب شده و گول خورده‌ای! با این وصف اگر بخواهی اجازه ات میدهم که بسوی کشورت بر گردی و هیچگونه تعرضی از من و سپاه من بتو و سپاهیان نخواهد شد، و اگر بخواهی هم اکنون نبرد را کار بندیم، و اگر هم میخواهی مهلتی دهم تا در کار خود بیندیشی و با یارانت مشورت کنی.

فرمانده ایرانی در کار جنگ اندیشناک شد و پاسخ داد که مهلتی در میان باشد و پیمان استوار بسته شود که در مدت مهلت هیچیک از سپاهیان دو طرف یکدیگر تعرض نکنند تا مدت معهود سپری گردد و درین میان تصمیم قطعی گرفته شود. مسروق این پیشنهاد را پذیرفت و هر یک از دو لشکر در لشکر گاه خود اقامت گزید.

چون ده روز از مدت مهلت سپری شد، روزی پسر فرمانده کشته‌شدن پسر فرمانده ایرانی که نامش «نوزاده» بود، برای گردش براسب خود سوار شد و از لشکر گاه خارج گردید، قضا را اسبش سرکشی

کرد و او را بمیان لشکر دشمن برد. حبشیان چون او را دیدند بیدرنگ در میانش گرفتند و بقتلش رسانیدند. وقتی خبر بفرمانده ایرانی رسید کسی نزد مسروق فرستاد و او را از شکستن پیمان و کشتن فرزندش ملامت کرد و سبب را جویاشد. مسروق پاسخ داد که فرزند تو داخل لشکر گاه ما شد و بسپاهیان ما حمله کرد، ازین جهت گروهی از نادانان و سفیهان سپاه او را کشتند و من از کرده آنان ناخرسندم. فرمانده ایرانی گفت: به مسروق بگویند که این جوان فرزند من نبوده است بلکه پسر زنی روسی بوده است اگر پسر من بود شتاب نمیکرد و محل خود را ترك نیگفت مگر پس از تمام شدن مهلتی که در میان بود. پس فرمان داد که نعش او را در میان ریگها انداختند چنانکه لشکریان او را به بینند. آنگاه سوگند خورد که تا مهلت سپری نشود، می نیاشامد و روغن بسر خود نمالد.

چون از مدت مهلت يك روز باقی ماند «وهرز» فرمان داد که  
 آغاز جنگ ایرانیان کشتیها را آتش زدند و آنچه از پوشاک ، افزون از جامه‌های  
 با حبشیان و دلاوری نشان بود سوختند . پس از آن دستور داد آنچه خوردنی و  
 وفاداری شگفت انگیز توشه در لشکر بود فراهم آوردند و بلشکریان گفت آنچه  
 «وهرز» فرمانده ایرانی و پیروزی میتواند بخوردند . چون از خوردن کنار نشستند فرمان داد که  
 ایرانیان مازاد خوردنیها را در دریا ریختند ، آنگاه مانند خطیبی در  
 میان لشکریان پا ایستاد و چنین گفت :

آگاه باشید ؛ اینکه کشتیهای شما را سوختم برای آن  
 خطبه فرمانده ایرانی بود که بدانید دیگر هرگز برای شما راهی بازگشت  
 نمیشد ؛ و اینکه پوشاک شما را سوختم برای آن بود که بر من دشوار است که مردم  
 حبش بر شما پیروز شوند و جامه های شما را بیضا برند ؛ و اینکه توشه شما را بدریا  
 ریختم برای این بود که هیچکس از شما امیدوار نباشد که برای يك روز توشه ای دارد  
 که با آن زندگی کند ؛ بنا برین اگر شما مردمانی هستید که صبر را پیشه خود قرار  
 میدهید و تا آخرین رمق جنگ میکنید مرا آگاه سازید تا با دشمن مردانه بجنگیم ،  
 و گرنه هم اکنون شمشیر خود را در شکم خود فرو میکنم چنانکه از پشتم در آید و  
 پیش از آنکه دشمن بر من دست یابد دست از زندگی بشویم ، زیرا من هرگز زنده تن  
 بتسلیم نمیدهم و زبون دشمن دون نیشوم . نیک بیندیشید که حال شما چگونه خواهد  
 بود که فرمانده شما با خود چنین کند ؛

همگی در پاسخ فرمانده شجاع خود فریاد زدند : ما همگی در رکاب تو جنگ  
 خواهیم کرد ؛ یا همگی مردانه در راه میهن جان دهیم و یا شاهد پیروزی را در  
 آغوش گیریم و مایه سربلندی و افتخار کشور و شاهنشاه خود شویم .

مدت مهلت سپری گردید . با مداد روزی که مهلت تمام شد ، «وهرز» یاران و  
 سپاهیان خود را بسیج کرد و در حالی که دریا را در پشت سر قرار داده بود رو بآبان  
 کرد و ایشان را بصبر و ثبات سفارش نمود و گفت ؛ کار ما از دو گونه بیرون نیست ؛  
 یا بردشمن پیروز میشویم و تاج سرافرازی و افتخار بر سر میهنیم و یا با بزرگی و مردانگی

درد راه شرف و میهن جان میسپاریم و نام نیکی از خود بیاد گار میگذاریم .

پس بهمگی مردان سپاه فرمان داد که کمانهای خود را منظم کنند و در دست گیرند و تا وی فرمان دهد بید رنگ همه یکبار دشمن را با پنجگان (۱) تیرباران کنند .

از آن سوی مسروق در میان سپاه عظیم خود که آخر آن دیده نمیشد ، پدیدار شد . وی بریلی کوه پیکر سوار بود و بر سرش تاجی قرار داشت و در میان پیشانی او با قوت سرخ بزرگی که با اندازه تخم مرغی بود میدرخشید . باد نخوت و غرور در دماغش جای گرفته بود و جز پیروزی قطعی خیال و اندیشه‌ای در سر نداشت .

«وهرزه» فرمانده دلاور و سالخورده ایرانی ، چون پیر بود ، چشمش بزرگت میدید از نیرو و از اطرافیان خود پرسید که فرمانده حبشیان را باو نشان دهند . گفتند : آنکه بر پیل سوار است فرمانده میباشد . طولی نکشید که مسروق از پیل پایین آمد و براسی سوار شد . به «وهرزه» گفتند که مسروق بر اسب سوار گردید . وی بیارانش گفت ابروهای او را که از زبادی سن بر روی چشماش افتاده بود بلند کنند . ابروهایش را بلند کردند و با دستمالی بستند . آنگاه تیری از ترکش تو آورد و در کمان خود گذارد و گفت مسروق را بمن نشان دهید . او را بوی نشان دادند : پس بسپاهیان خود فرمان داد که دشمن را یکباره تیرباران کنند . خود نیز تیری در کمان گذارد و کمان را بسختی کشید و ناگهان کمان را رها کرد و تیر مانند آهومی از کمان بیرون کشته شدن فرمانده حبشیان به تیر فرمانده مسروق از اسب بر زمین افتاد و در دم جان داد .

از تیرباران لشکر ایرانی ، گروه بسیاری از مردم ایرانی

۱- در متن کتاب طبری « پنجگان » با بای یک نقطه نوشته شده است که البته معرب پنجگان با پای سه نقطه است . در فرهنگ برهان قاطع در ذیل لغت : پنجه چند معنی ذکر کرده است که بی تناسب با این مورد نمیشد از آن جمله : « . . . و گلوله های سنگ باشد که دیده بانان برای جنگ نگاه دارند و سنگ . . . جنیق را نیز گفته اند . . . »

حبش و یمن کشته شدند و رشته سپاه دشمن از هم گسیخت ، چون حبشیان فرمانده خود را کشته دیدند همگی روبه‌زیست نهادند. درین هنگام «وهرزه» فرمان داد که نعش پسرش را از میان ریگها برداشتن و دفن کردند و بجای آن نعش مسروق را در میان خاک افکندند تا عبرت بینندگان باشد .

ایرانیان درین جنگ از دشمن غنیمتهای بسیار گرفتند که افزون از شمارش بود . سواران ایرانی ، از مردم حبش و یمن پنجاه تن و شصت تن می‌گرفتند و شانه‌های آنان را می‌بستند و آنان هیچگونه مقاومتی نمی‌کردند .

فرمانده ایرانی دستور داد که عربها و مردم یمن را آزاد گذارند و کسی بآنان تعرضی نکند ولی همگی مردم حبش را بقتل رسانند از نیرو ایرانیان بجان حبشیان افتادند و از آنان درین جنگ جز تنی چند ، کسی جان سلامت بیرون نبرد .

«وهرزه» پس ازین فتح داخل شهر «صنعا» پایتخت یمن شد و تمام شهرهای یمن را بتصرف آورد و بهر یک از شهرها از جانب خود عامل و حاکمی گسیل داشت .

یکی از شعرای معروف عرب بنام «ابوالصلت امیه بن ابوالصلت تقی» درباره این داستان و کمک خواستن سیف بن ذی یزن از قیصر روم و نا امید شدن او و کمک خواستن از انوشیروان و انجام دادن انوشیروان تقاضای او را و شجاعت و دلوری ایرانیان چنین گفته است :

رِيمَ فِي الْبَحْرِ لِلْأَعْدَاءِ أَحْوَالاً	لِيَطْلُبَ الْوَتَرَ امثالُ ابْنِ يَزِينَ
فَلَمْ يَجِدْ عِنْدَهُ بَعْضَ الَّذِي قَالَ	أَتَى هِرَقْلَ وَقَدْ شَأَلَتْ نَعَامَتَهُمْ
مِنَ السَّنِينَ لَقَدْ أَبْعَدْتَ أَيُّهَا	ثُمَّ أَنْتَحَى نَحْوِ كَسْرِيِّ بَعْدَ سَابِعَةِ
إِنَّكَ لَعَمْرِي لَقَدْ أَطَوَّلْتَ قَلْقَالاً	حَتَّى أَتَى بَنِي الْأَحْرَارِ يَحْمِلُهُمْ
أَوْ مِثْلُ وَهْرَزٍ يَوْمَ الْجَيْشِ أَذْصَالاً	مَنْ مِثْلُ كَسْرِيِّ شَهْنشَاهِ الْمَلُوكِ لَهُ
مَا إِنَّ تَرِي لَهُمْ فِي النَّاسِ أَمْثَالاً	لِللَّهِ دَرَاهِمٌ مِنْ عَصِيْبَةٍ خَرَجُوا

غُرٌّ جَحَاجِحَةٌ بَيْضٌ مَرَايِبَةٌ      أَسَدٌ تَرِيْبٌ فِي الْغَيْضَاتِ أَشْبَالًا  
 يَرُ مَوْنٌ عَنِ شَدِيفٍ كَانَتْهَا عَيْطُ      فِي زَمْخِرٍ يُعْجِلُ الْمَرْمَى اعْجَالًا  
 أَرَسَلْتُ أَسَدًا عَلِيَّ سُوْدِ الْكَلَابِ قَعْدُ      أَضْحَى شَرِيْدَهُمْ فِي الْأَرْضِ فُلَالًا  
 فَاشْرَبْ هَنِيئًا عَلَيْكَ التَّاجُ مَتَكُ      فِي رَأْسِ غَمْدَانِ دَارِ أَمْنِكَ مَحَلَالًا  
 وَأَطْلِ بِالْمِسْكِ إِذْ شَلْتَ نَعَامَتَهُمْ      وَأَسِيلُ الْيَوْمِ فِي بَرْدِكَ إِسْبَالًا  
 تِلْكَ الْمَكَارِمُ لَا قَعْبَانَ مِنْ لَبَنِ      شَيْبًا بِمَاءِ فَعَادَا بَعْدَ أَبْوَالًا

چون امیه بن ابی الصلت که یکی از شعرای مشهور عصر جاهلی است ، در اشعار فوق خلاصه ای از يك داستان تاریخی را که از مفاخر و مآثر ایران است برشته نظم در آورده و این سند از زبان يك تن شاعر عرب گفته شده است نه از زبان و قلم يك تن ایرانی ، ازین جهت تمام اشعار بهمان ترتیب که طبری در تاریخ خود آورده است ، درین رساله آورده شد .

«امیه بن ابی الصلت» در ابتدای اشعار اشاره برقتن « سیف بن ذی یزن ، نزد هراکلیوس امپراطور روم و نا امید شدن او میکند آنگاه شرحی درباره انوشیروان و ایرانیان میگوید مفاد و خلاصه اش این است . سیف پس از هفت سال سرگردانی و نومیدی ، بسوی خسرو انوشیروان شاهنشاه ایران روی آورد . انوشیروان گروهی از « آزادگان ، ( ۱ ) را با او بجانب یمن فرستاد . چه کسی مانند خسرو انوشیروان شاهنشاه شاهان بفریاد او رسید ، و چه فرماندهی مانند « وهرزه » در روز جنگ او را یاری کرد ، خدای پادشاه داد این مردم آزاده و شریف را ، هر گز در میان سایر مردمان مانند آنان را نمی بینی . مردمانی دلاور و شجاع و مرزبانانی سپید رو و بزرگوار هستند .

۱ - ایرانیانی که یمن رفته بودند و از آنان فرزندانى بوجود آمد در یمن و در نزد عربها

به «بنی الاحرار» یا «آزادگان» شهرت یافته بودند .



شیرانی هستند که دریشه‌ها، بچه‌شیران پرورش می‌دهند؛ در تیراندازی مانند نندارند و تیرآنان خطا نمی‌کند.

ای شاهنشاه، توشیری را بسوی دشمنان فرستادی که آنان را درهم شکست و در روی زمین پراکنده کرد اینک، گوارا باد بتو تاج‌شاهی یمن، بر اورنگ غمدان (۱) تکیه‌زن و آنجا را همچون کشور خود بدان ...!



اینک سخن را در باره تاریخ گرانبهای طبری خاتمه می‌دهیم و بی‌حاشی در باره تفسیر نفیس و مشهور او و ذکر سایر مؤلفات وی می‌پردازیم.

ازین پیش گفته شد که تفسیر بزرگ طبری مسمی به جامع - تفسیر بزرگ طبری الی‌ان عن تأویل القرآن، می‌باشد دانشمندان و محققان اسلامی، و گفتار بزرگان این اثر سودمند و نفیس محمد بن جریر را بهترین و بزرگ‌ترین در باره آن آثار او دانسته‌اند.

ابو حامد اسفراینی که یکی از دانشمندان و فقهای بنام اسلام است در باره تفسیر طبری چنین گفته است:

«اگر کسی برای بدست آوردن تفسیر طبری به چین مسافرت کند کاری بزرگ نکرده است!».

سیوطی در کتاب ایتقان گفته است:

«کتاب تفسیر طبری بهترین و بزرگ‌ترین تفسیر است زیرا طبری در آن کتاب گفته و روایات مختلف را مورد مطالعه و بررسی قرار داده و آنچه را صحیح بنظرش آمده انتخواب و همچنین در باره اعراب و قراءات بهترین اقوال را پیروی کرده است. ازین جهت کتاب او بر کتب پیشینیان ترجیح دارد.»

نووی گفته است: «تمام علمای اسلامی اتفاق دارند که کتابی در تفسیر مانند کتاب تفسیر طبری تألیف نشده است!» (۲)

۱- غمدان بضم غم تصریحی و خوش آب و هوای ملوک حمیر و یمن بوده است.

۲- کشف الظنون.

کتاب تفسیر طبری در سال ۲۷۰ بیان رسید و بزودی صیت شهرت و آوازه آن در ممالک غربی و شرقی اسلام بلند شد و تمام کتب و آثار دیگر طبری تحت الشعاع آن قرار گرفت. (۱)

فقها و علمای شهرهای مختلف، کتاب مذکور را قرائت و مطالعه کردند و همگی تصدیق کردند که این کتاب بر سایر آثار و مؤلفات طبری برتری و فضیلت دارد. ابو جعفر طبری خود درباره این اثر نفیس چنین گفته است:

«... از زمان کوچکی این معنی بذهن من خطور کرده بود... سه سال پیش از آنکه بتألیف تفسیر خود پردازم، باخدای استخاره کردم و از مردم خواستم و آنگاه بنوشتن پرداختم و خدا مرا در تألیف آن یاری کرد...»

نوشته‌اند که یکی از بزرگان در خواب دید که گویا در مجلس درس ابو جعفر طبری نشسته است و مردم برو کتاب تفسیر میخوانند. درین میان شنید که هاتقی در میان زمین و آسمان میگوید: «هر کس میخواهد قرآن را چنانکه نازل شده است بشنود باید این کتاب را گوش دهد.»

ابو بکر بن مجاهد همواره مقام بلند طبری را در علوم ستایش میکرد و میگفت کتابی در تفسیر مانند کتاب طبری نوشته نشده است و همو میگفت: «هیچکس را در محراب نماز از ابو جعفر طبری عالتر بقرائت قرآن ندیدم.»

صاحب قاموس الاعلام گفته است: «کتاب تفسیر حاوی مطالبی است که حکایت از فراوانی علم و تحقیق و تتبع طبری میکند.»

طبری در کتاب تفسیر نهضت بر عادت و رسم مؤلفان اسلامی خطبه‌ای در ستایش خدای یگانه و نعت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاندان و عترت آن بزرگوار آورده، آنگاه

چگونگی تألیف  
تفسیر بزرگ

شرحی درباره اختصاصات و مزایای قرآن مجید از بلاغت و فصاحت و اعجاز ذکر کرده است. پس از آن شرحی بعنوان مقدمه درباره تفسیر قرآن و انواع و اقسام

تاویل و آنچه تاویل آن بر ما معلوم است و آنچه درباره جواز و منع تفسیر وارد شده و نیز درباره کلام منسوب به حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و اله که قرآن به هفت حرف نازل گشته، و در خصوص اینکه چچه زبانی نازل شده و رد بر کسی که گفته است در قرآن کلام غیر عربی وجود دارد و مطالب و کلیات دیگر ایراد کرده است.

طبری در کتاب تفسیر باقوال و آراء و اخبار کسانی که در نزد او امین و تقه نبوده اند از قبیل: محمد بن سائب کلبی، مقاتل بن سلیمان و محمد بن عمرو اقدی اعتماد نکرده و فقط باخبار و احادیث صحاح و موردونو ق اکتفا کرده است ولی در نقل تواریخ و سیر و اخبار عرب از قول مورخان مذکور و نظایر آنان استفاده کرده است.

یاقوت حموی نوشته است: «کتاب تفسیر مشتمل است برده هزار ورق یا کمتر از آن بر حسب کشادی یا تنگی خط»؛ و همو از قول عبدالعزیز بن محمد طبری نقل کرده که وی گفته است: «نسخه ای از تفسیر را در بغداد دیدم که مشتمل بر چهار هزار ورقه بود».

طبری در کتاب تفسیر خود، از کتب تفسیری که قبل از او تألیف شده بوده است نام میبرد و بدانها استناد میجوید از جمله از ابن عباس پنج طریق و از سعید بن جبیر دو طریق و از مجاهد بن جبیر سه طریق و از قتاده بن دعامه سه طریق و از حمن بصری سه طریق و از عکرمه سه طریق و از ضحاک بن مزاحم دو طریق و از عبدالله بن مسعود یک طریق نقل میکند.

همچنین از تفسیر عبدالرحمن ابن زید و از تفسیر ابن جریر و از تفسیر مقاتل بن حیان و از چند تفسیر دیگر نام میبرد.



کتاب تفسیر بزرگ در مصر چاپ شده و دارای ۳۰ جزء است در ۷ مجلد بزرگ، این کتاب نیز مانند کتاب تاریخ بزرگ در زمان امرای دانشمند و دانش پرور سامانی و فرمان منصور بن نوح (۳۵۰-۳۶۵ هـ ق) بهمکاری جمعی از دانشمندان و فضلاء عصر

ترجمه فارسی تفسیر  
طبری

فارسی ترجمه شده است و خوشبختانه ترجمه مذکور که از قدیمترین آثار نشر فارسی است در دست میباشد.

این کار یعنی ترجمه تفسیر محمد بن جریر با ترجمه تاریخ ظاهرراً در یک زمان ابتدا شده و باید در حدود ۳۵۲ یا سالی پیش و پس باشد. این ترجمه در ۱۴ مجلد گرد آمده و سپس آنرا بهفت مجلد کرده اند؛ هر مجلدی سبعی از قرآن و نسخه نفیسی از آن که تحریرش سال ۶۰۶ هجری است در هفت مجلد در کتابخانه سلطنتی ایران موجود است که از کتب مقبره شیخ صفی الدین بوده و جلد چهارم آن مفقود است (۱) اینک در اینجا برای مزید فایده نمونه ای از ترجمه تفسیر طبری می آوریم (۲) از مقدمه تفسیر

این کتاب تفسیر بزرگست از روایت محمد بن جریر الطبری رحمه الله علیه بزبان پارسی دری راه راست (۳) و این کتاب را بیاوردند از بغداد از چهل مصحف بود نوشته بزبان تازی، و باسنادهای دراز بود، و بیاوردند سوی امیرسید مظفر ابوصالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل رحمه الله علیهم اجمعین. پس دشخوار آمد بروی خواندن این کتاب و عبارات کردن آن بزبان تازی و چنان خواست کی مرابن را ترجمه کنند بزبان پارسی، پس علمای ماوراءالنهر را گرد کرد و این از ایشان فتوی کرد کی روا باشد که ما این کتاب را بزبان پارسی گردانیم؛ گفتند روا باشد خواندن و نبستن قرآن پارسی مرآن کسی را که او تازی نداند از قول خدای عزوجل که گفت:

ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه، گفت من هیچ پیغامبری را نفرستادم مگر بزبان قوم او، و آن زبان کایشان دانستند، و دیگر آن بود کاین زبان پارسی از قدیم باز دانستند از روز گار آدم تا روز گار اسمعیل (ع) و همه پیغامبران و ملوکان زمین پارسی سخن گفتندی و اول کسی که سخن گفت بزبان تازی اسمعیل (ع) پیغامبری بود

۱- و ۲- جلد دوم سبک شناسی ملکه الشعراء بهار

۳- یعنی دری ساده و همه کس فهم .

و پیغامبر ماصلی الله علیه از عرب بیرون آمد و این قرآن بزبان عرب برو فرستادند و این بدین ناحیت زبان پارسی است و ملوک آن این جانب ملوک عجم اند .

پس بفرمود ملك مظفر ابو صالح تا علمای ماورا، النهر را گرد آوردند از شهر بخارا چون فقیه ابوبکر بن احمد بن حامد و چون خلیل بن احمد السجستانی و از شهر بلخ ابو جعفر محمد بن علی [و از باب الهند فقیه الحسن بن علی مندوسی را و ابوالجهم خالد بن هانی المنقره را و از شهر سیبچاپ و فرغانه و از هر شهری کی بوذ در ماورا، النهر و همه خطها بدادند بر ترجمه این کتاب کی این راه راست است . پس بفرمود امیر سید ملك مظفر ابو صالح این جماعت علمارا تا ایشان از میان خویش هر کدام فاضلتر و عالمترا اختیار کنند تا این کتاب را ترجمه کنند پس ترجمه کردند ...



۳- کتاب اختلاف علماء الامصار فی احکام شرائع الاسلام ، مشهور به کتاب اختلاف الفقهاء . این کتاب چنانکه یاقوت حموی نوشته است از جهت فضل و بلندی مقام در میان علمای شرق و غرب شهرت دارد . طبری در این کتاب اراده کرده است که اقوال و عقاید فقهای مشهور را که مورد اعتماد او بوده اند بیان کند و آنان عبارتند از :

مالك بن انس فقیه مدینه و عبدالرحمن بن عمر و اوزاعی فقیه شام و سفیان ثوری فقیه کوفه . پس از آنان محمد بن ادریس شافعی آنگاه از اهل کوفه ابو حنیفه نعمان بن ثابت و ابویوسف یعقوب بن محمد انصاری و ابو عبد الله محمد بن حسن شیبانی ، پس از آنان ابراهیم بن خالد کلی .

طبری درین کتاب موارد اجماع و موارد اختلاف فقها را بیان میکند مثلاً در باب جهاد و قتال با اهل شرك، فصول و مباحثی بدین ترتیب دارد :

اجماع فقهاء درباره سیرت رسول اکرم صلی الله علیه و الله در دعوت مشرکان . اختلاف آنان در واجب بودن دعوت برای مسلمانانی که در عصر پیغمبر بوده اند در هنگام جنگ با اهل شرك .

اجماع آنان در اینکه مسلمان میتوانند مشرکان را تیرباران کنند هر گاه در میان مشرکان مسلمانانی اسیر و یا کودکان و زنان نباشند .

اختلاف آنان درین مسئله که اگر با مشرکان کودکانی از کودکان مسلمانان و یا اسرائی از مسلمانان باشند . و هم چنین در موردی که ممکن باشد تیربکسانی بخورد که قتل آنان عمداً جایز نیست .

اختلاف آنان درین موضوع هر گاه مسلمانان با مشرکان در جنگ باشند .

اجماع آنان درینکه کشتن مشرکان محارب جائز است الخ (۱)  
طبری درین کتاب از بیان عقیده خود خودداری کرده است زیرا مذهب و عقیده خود را در کتاب دیگرش بنام لطیف القول ذکر کرده است .

کتاب اختلاف نخستین تألیف طبری است و خود وی بسیار میگوید است : « برای من دو کتاب است که هیچ فقیهی بی نیاز از آن دو نیست : یکی الاختلاف و دیگری اللطیف . » . کتاب مذکور در حدود سه هزار ورق بوده است .

این کتاب باهتمام و تصحیح مستشرق آلمانی ژوزف شاخت Joseph Schacht در لیدن بسال ۱۹۲۳ چاپ شده است .

۴- کتاب لطیف القول فی احکام شرائع الاسلام . این کتاب شامل مجموع عقاید و آراء ، مخصوص محمد بن جریر طبری است که پیروان و اصحاب او بر آنها اعتماد و استناد دارند . چنانکه خود طبری نیز گفته است این کتاب از آثار بسیار نفیس و سودمند او میباشد . هر کس بدقت و تحقیق این کتاب را مطالعه کند ، اذعان میکند که در میان کتب فقها کمتر کتابی از حیث اشمال بر اصول و امهات عقیده و مذهب بخوبی و نفاست این کتاب نوشته شده است .

ابوبکر بن رامید گفته است : تا کنون کتابی در باره مذهب و عقاید مانند کتاب طبری که درباره عقاید و مذهب خود نوشته ، تألیف نشده است . این کتاب نسبت بکتاب اختلاف کتب و ابواب ذیل را اضافه دارد :

کتاب لباس - کتاب امهات اولاد - کتاب شرب .

نباید توهم شود که مقصود طبری از تعبیر ولطیف، کمی اوراق و کوچکی حجم کتاب است بلکه مقصود وی دقت در معانی و تحقیق در مطالب و مباحث آن است . این کتاب مشتمل بر مباحث بسیار سودمندی است در شروط بنام امثله عدول و درین کتاب رساله‌ای است که در آن از اصول فقه و از اجماع و اخبار آحاد و ناسخ و منسوخ در احکام و مجمل و مفسر اخبار و اوامر و نواهی و خصوص و عموم و اجتهاد و ابطال استحسان و نظایر اینها بحث شده است .

۵- کتاب الخفیف فی احکام شرائع الاسلام . این کتاب مختصر کتاب اللطیف است و از کتب خوب و سودمند طبری میباشد .

این کتاب را طبری بخواهش یکی از دوستانش بنام ابوالاحد عباس بن حسن عزیزی که میخواست خلاصه‌ای از احکام را در دست باشد تا مورد مطالعه و استفاده‌اش باشد تألیف کرد . این کتاب برای هر خواننده‌ای اعم از عالم و مبتدی قابل استفاده و سهل‌التناول است و مشتمل بر اصول احکام و مسائل میباشد . عدد اوراق کتاب خفیف در حدود چهار صد ورقه است .

۶- کتاب بسیط القول فی احکام شرائع الاسلام . طبری کتاب سودمند دیگری بعنوان کتاب هر ائب العلماء بعنوان مقدمه این کتاب نوشته و در آن پس از خطبه شرحی در باره فواید طلب علم و تفقه در احکام و اخبار نوشته و از کسانی که فقط بنقل مطالب کتاب اوی آنکه در آنها تمیق و تفقه کنند اکتفا کرده‌اند نکوهش کرده است . پس از آن بذکر علما و فقهای که بذهب او تفقه کرده‌اند پرداخته و ابتدا کرده است از علمای مدینه زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن شهر مقدس هجرت فرمود ، پس از آن بذکر علمای مکه پرداخته است زیرا در آنجا حرم شریف قرار دارد . آن گاه بذکر علمای عراقین ( کوفه و بصره ) و بعد بذکر علمای شام و خراسان پرداخته است .

درین کتاب بذکر اختلاف و اتفاق فقها، در موارد استقصاء و تبیین و دلائل هر یک اشاره کرده و آنچه در نظر خودش صواب بوده اختیار کرده است: این کتاب در حدود

دو هزار ورق بوده است .

از کتاب مذکور کتابی بنام آداب قضات، استخراج کرد و این از کتب بسیار مفید و مشهور بفضل ر خوبی است .

پس از بیان خطبه شرحی در مدح قضات خوب و نویسندگان آنان و آنچه باید قاضی در مسند قضاء بدان عمل کند آورده و نیز درباره سجالات و شهادت و دعاوی گواهان بتفصیل بحث کرده است .

این کتاب در حدود هزار ورق بوده است .

طبری باصحاب خود سفارش و تأکید میکرد که همواره دو کتاب بسیط و تهذیب را با خود داشته باشند و در مطالعه و فهمیدن مطالب آن دو کوشش کنند .

۷- کتاب تهذیب الآثار و تفصیل الثابت عن رسول الله (ص) من الاخبار، درباره این کتاب نوشته اند که بر علما دشوار است که بتوانند مثل آن را تألیف و یا آن را تمام و تکمیل کنند .

ابوبکر بن کامل گفته است : پس از ابو جعفر طبری دانشمندی را نیافتم که از جامع تردد علوم و کتب علما و شناسائی موارد اختلاف فقهاء باشد . خود من سالها ریاضت کشیدم و رنج بردم تا در مسند عبدالله بن مسعود در باره حدیثی از آن نظیر آنچه ابو جعفر فراهم آورده بود ، بنویسم و موفق بانجام آن نشدم و فکرم باری نکرد .

۸- کتاب: ادب النفوس الجیده و الاخلاق النفیسة که گاهی بنام ادب النفس- الشریفه و الاخلاق الحمیده خوانده شده است. این کتاب چنانکه از نامش هویداست در باره تهذیب نفس و تزکیه اخلاق است و در نوع خود کم نظیر بوده است .

طبری درین اثر نفیس و مستع خود از علوم دین و فضل و بارسائی و اخلاص و شکر سخن گفته و نیز درباره ریا و کبر و خضوع و صبر و امر ب معروف و نهی از منکر بحث کرده است .

در ابتدای کتاب شرحی در معنی وسوسه و اعمال قلوب و دعا، و فضیلت قرآن



و اوقات اجابت دعا و دلایل آن و آنچه در باره مستجابات و سنن از صحابه و تابعان روایت شده ذکر کرده است. آنچه از این کتاب با کنویس شده در حدود پانصد ورق بوده است.

۹ - کتاب فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام درین کتاب طبری از صحیح بودن حدیث غدیر خم (۱) سخن رانده و پس از آن بذکر فضائل حضرت علی علیه السلام پرداخته ولی موفق باتمام کتاب نشده است.

۱۰ - کتاب فضائل ابی بکر و عمر. این کتاب نیز ناتمام مانده است و علت تألیف کتاب مذکور آن بود که چون طبری بطبرستان برگشت، دید شیعیان آنجا در مذهب تشیع غلو کرده و بصحابه و خلفای می کنند، ازین رو بتألیف کتاب مذکور پرداخت.

کتاب دیگری نیز در فضائل عباس نوشت ولی آن هم ناتمام ماند.

۱۱ - کتاب رد بر صاحب اسفار (الرد علی ذی الاسفار) طبری درین کتاب آراء و عقاید سست داود بن علی اصفهانی را رد کرده است. داود بن علی از دانشمندان و فقهایی هم زمان با طبری و از علوم نظری و فقه و حدیث و سنن باخبر بود ولی در آنها زیاد تبحر و تعمق نداشت در مقابل زبانی فصیح و بیانی شیوا و دلنشین داشت برخلاف طبری که از تمام علوم زمان خود باخبر بود و در آنها تبحر و مهارت کامل داشت.

روزی بین ابو جعفر طبری و داود بن علی اصفهانی در مسئله ای سخن بیان آمد و کار بسیار حثه و مناظره کشید و داود در مقابل ابو جعفر از آوردن دلیل عاجز شد و ناچار خاموش گشت اصحاب داود که مردمانی بد زبان و اهل هزل بودند ازین پیش آمد خشمگین شدند و یکی از آنان سخن ناهنجاری درباره طبری بر زبان راند. طبری از آن مجلس بلند شد و پس از آن شروع بتألیف این کتاب کرد و قسمت قسمت از آن را با کنویس می کرد تا صد ورق نوشت و آنچه نوشته بود در نهایت تفاسط و استحکام

بود. درین هنگام چون آگاه شد که داود وفات یافته است، از اتمام کتاب خودداری کرد و آنچه نوشته بود نیز در دسترس مردم قرار نگرفت مگر آنچه را برخی از اصحاب او قبلاً نوشته بودند.

یکی از اصحاب داود نقل کرده است که داود سخن کسی را که با ابو جعفر اهانت کرده بود قطع کرد و يك سال با او سخن نگفت.

بعداز داود، پسرش بنام محمد کتابی در رد کتاب طبری بطرفداری از پدرش نوشت بنام الرد علی ابی جعفر بن جریر.

خود محمد بن داود گفته است که از آنچه میان پدرم و ابو جعفر طبری گذشته بود، همواره در خاطرم چیزی بود تا آنکه روزی بر ابو بکر بن ابو حامد وارد شدم و ابو جعفر طبری را نزد او دیدم ابو بکر بطبری گفت این محمد بن داود اصفهانی است. طبری چون مرا شناخت، بن خوش آمد گفت و شروع کرد بستایش پدرم چنانکه من از آنچه در دل داشتم و میخواستم بطبری بگویم، خودداری کردم:

۱۲- کتاب رساله البصیر فی معالم الدین - این کتاب را برای اهل طبرستان که درباره اسم و هسمی اختلاف کرده بودند و در رد مذاهب بدعت تألیف کرد.

۱۳- رساله معروف به کتاب صریح السنة - درین رساله طبری مذهب و معتقدات خود را نوشته است.

۱۴- کتاب المشرشد فی علوم الدین و القراءت. (۱)

۱۵- کتابی در تعبیر رؤیا (نانام)

۱۶- کتاب مختصر مناسک حج.

۱۷- کتاب مختصر الفرائض.

۱۸- کتاب الموحز فی الاصول.



اینک بتوفیق خدای توانا این رساله مختصر را درینجا ختم میکنیم و در پایان آن برخی از مرانی را که شعرا و فضلا درباره مرگ ابو جعفر طبری گفته اند و معرف مقام شامخ علمی او میباشد، می آوریم . (۱)

ابن اعرابی :

نَحَدَّثُ مُفِظِعٌ وَخَطْبٌ جَلِيلٌ      دَقُّ عَنِ مِثْلِهِ اصْطِبَارُ الصَّبُورِ  
 قَامَ نَاعِي الْعُلُومِ أَجْمَعِ لَمَّا      قَامَ نَاعِي مُحَمَّدَ بْنِ جَرِيرِ  
 كُتِبَهُ أَنْجَمٌ لَهَا زَاهِرَاتٌ      مَوْذِنَاتٌ رَسُومَهَا بِالذُّثُورِ  
 يَا أبا جَعْفَرٍ مَضِيَّتْ حَمِيداً      غَيَّرُوا فِي الْجَدِّ وَالتَّشْمِيرِ

محمد بن رومی

كَانَ بَحْرًا مِنَ الْعُلُومِ فَلَمَّا      فَاضَ بِالنَّفْسِ غَاضَ بَحْرِ مَعِينِ  
 مِنْ لَهُ بَعْدَهُ إِذَا هُوَ      هُوَ مِثْلُهُ غَيْرُهُ عَلَيْهِ أَمِينٌ

درباره آرامگاه طبری از بن پیش گفته شد که در بغداد در خانه خودش بخاک سپرده شد ولی ابن خلکان مؤلف کتاب نفیس و فیات الاعیان در کتاب مذکور نوشته است که : در مصر قبری دیدم که مورد احترام مردم است و زیارت آن میروند و بر روی سنگ قبر نوشته شده است که : « این قبر ابن جریر طبری است ، و مردم میگویند که ابن جریر همان صاحب تاریخ مشهور است .

پس از ذکر این قسمت خود ابن خلکان مینویسد که این عقیده مردم مصر صحیح نیست زیرا قبر ابن جریر در بغداد است .

چنانکه در آغاز این رساله نیز اشاره شد مأخذ عمده نویسنده این رساله در گردآوری مطالب آن ، کتاب معجم الادباء ، یا قوت حموی بوده است و یا قوت نیز چنانکه خودش تصریح کرده است مأخذش دو کتاب نفیس و معتبر بوده است . یکی

کتابی که پسر طبری بنام عبدالعزیز در سیرت و اخلاق و احوال پدر نوشته بوده است و دیگری کتابی که شاگرد طبری ابو بکر بن کامل درباره زندگی استاد تألیف کرده بوده است . والحمد لله اولاً و آخراً .

تهران شهریور ماه ۱۳۱۴

تجدید نظر ۱۳۳۴ - علی اکبر شهابی

www.KetabFarsi.com

## فہرست اعلام

<u>صفحہ</u>	<u>نام</u>	<u>صفحہ</u>	<u>نام</u>
۲۰	ابن طرار		T
۸۱-۳۷	ابن اعرابی		
۴۲	ابن واضح (یعقوبی)	۷۴-۵۷-۴۵	آدم، حضرت آدم
۴۷-۴۳	ابن اثیر جرجزی (شیخ عزالدین)	۳۶	آل بویہ
۴۵	ابن جوزی		
۷۳	ابن جریج		الف
۷۳	ابن عباس		
۲۲-۱۵-۱۴-۱۱	ابن حنبل	۷۵	ابراہیم
۶۲	ابن ہشام	۵-۱	ابن کامل قاضی
۴۵	ابلیس	۷۸-۲۹-۷-۵-۴	ابن کامل (ابوبکر)
۵-۴	ابوبکر بن کامل - ابن کامل	۶	ابن حمید
۷۸-۲۹-۷-		۴۰-۶	ابن الندیم
۵	ابو رفاعہ	۱۲	ابن وہب
	ابو علی بلعمی (محمد بن محمد): بلعمی	۱۳-	ابن خزیمہ (محمد بن اسحاق)
۵۶-۵۵-۵۰-۴۹-۴۸-۱		۱۶-۱۴	
۵۸-۵۷		۸۱-۲۷-۲۰	ابن خلکان

صفحه	نام	صفحه	نام
۸۰	ابوبکر بن ابوحامد	۲	ابوحاتم سجستانی
۷۵	ابوالمعجم خالد بن هانی متفقه	۵	ابویعلی
۷۵	ابوحنیفه نعمان بن ثابت		ابوکریم (محمد بن علاء همدانی)
۷۵	ابویوسف یعقوب بن محمد انصاری	۱۱-۸	
۷۶	ابوبکر بن رامید	۱۲	ابوالحسن علی بن سراج مصر
۷۷	ابو احمد عباس بن غزنوی	۱۸-۱۳	
۵۶	ابوصالح منصور بن نوح سامانی	۱۵	ابوعبدالله جصاص
۵-۵-۵	ابوعلی سینا	۱۷	ابوالعباس نحوی
۵	ابوردیحان بیرونی	۲۰	ابوالفرج نهرانی
	ابوجعفر محمد بن جریر طبری، طبری،	۲۵	ابوالهیجاء
	پسر جریر، تا آخر صفحات (بجز		ابوالفرج بن ابوالعباس اصفهانی کاتب
۱-۵-۵-۵)	چند صفحه)	۲۵	
۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳		۲۵	ابوعلی محمد بن عبداللہ وزیر
۲۲-۱۵-۱۴-۱۱	احمد بن حنبل	۳۵	ابوعلی
۲۸	احمد بن عیسی	۳۵	ابوبکر
۶	احمد بن حماد دولابی	۴۱	ابو شحیف لوط بن یحیی
۹	ازد (قبیله)	۴۱	ابوعبدالله محمد بن عمرو اقدسی
۸	ارسطو	۴۱	ابوالحسن علی بن محمد مدائنی
۷۳	اسماعیل	۴۳	ابوالفداء
۷	اسماعیل بن ابراهیم مزنی		ابوبکر بن محمد بن خزیمه - ابن خزیمه
۳۴	امیر مؤمنان	۱۹-۷	
۴۳	امیر تیمور		ابوالصلوات امیه بن ابی الصلت ثقفی
۵۰	انوشیروان، خسرو انوشیروان	۷۰-۶۹	
۷۰-۶۹-۶۴-۶۳-۶۲		۷۱	ابوحامد اسفراینی
۳۵	اوزاعی	۷۲	ابوبکر بن مجاهد
		۷۵	ابوجعفر محمد بن علی

نام	صفحه	نام	صفحه
ب		ح	
بازان	۵۱	حاجی خلیفه	۴۰-۴۳
بارون کاررادو	۴۸	حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد	
بسطام	۵۹-۶۰	غزالی	۵
بلادری	۴۱	حسن بصری	۴۶-۷۳
بندوید، بندوی	۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱	حسن بن علی مندوسی (فقید)	۷۵
بهرام پورسیاوش، بهرام سیاوشان،		حمدان	۲۵
بهرام	۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱	حوا	۴۵
بهرام چوبین - بهرام - بهرام شوین		خ	
۴۹-۵۵-۵۷-۵۸-۶۰		خاتم پیغمبران، حضرت پیغمبر (ص)	
«بهار حضور خسرو»	۵۳	حضرت رسول (ص)	۵-۳۵
بهار ملك الشعراء	۴۹	۴۵-۴۶-۵۵-۷۲-۷۵	
بیاضی	۱۵	خانندان بلعمیان	۴۸
پ		خر خسره	۵۱
پسر طبری	۴	خرشیدان	۵۷
ث		خسرو پرویز، پرویز، خسرو، کسری	
ثعلب	۱۷	۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵	
ج		۵۶-۵۷-۵۹-۶۰-۶۱-۶۹	
جرجی زیدان	۳۹-۴۰-۴۳	خلیل بن احمد	۹
جریره	۳۲	خلیل بن احمد سجستانی	۷۵
جعفر بن عرفه	۱۵	خواجه نصیر	۵
د		د	
داود بن علی اصفهانی	۸-۷۹-۸۰	داود بن علی اصفهانی	۸-۷۹-۸۰
M. D. Goeie دخویه	۲۸	M. D. Goeie دخویه	۲۸

صفحه	نام	صفحه	نام
	ش	۲۹	Dubeaux دو بو
۱۲	شافعی		ر
۵۵	شبدیز		رؤبه
۵	شمس المعالی	۱	
۶۰-۵۴	شهریار		ز
۵۵-۵۲-۵۳-۵۲	شیرویه		زادان فرخ-زوتمبرگ Zotenberg
۵۶-۵۵-۵۴	شیرین	۵۳	
۵	شیخ الرئیس	۵۰	زین
۷۴	شیخ صفی الدین		ژ
	شیخ عزالدین علی بن محمد جوزی		ژوزف شاخت J. Schacht
۴۷-۴۳	(ابن اثیر)	۷۶	
	ص		س
۵	صدرالدین	۲۲	سامانیان
	ض	۱۳	سراج (ابوالحسن)
۷۳	ضحاك بن مزاحم	۳۱	سعدی
	ط	۷۳	سعید بن جبیر
	طبری همه صفحات (بجز چند صفحه)	۷۵	سفیان ثوری
۱۳	طرماح	۲۶-۲۵	سلیمان
	ع	۲۰-۳-۱-۱	سمعانی
	عام الجذب	۳۵	سید محمد باقر چهارسوی
۱		۶۳-	سیف بن ذی یزن، ابن ذی یزن
۱	عام الفیل	۷۰-۶۹-۶۵-۶۴	
۷۹	عباس	۷۱	سیوطی



صفحہ	نام	صفحہ	نام
	ق		عبدالغزیز بن محمد طبری، ابومحمد
۵۳	قباد	۷۳-۳۲-۲۴-۱۷-۲	عبدالغزیز
۷۳-۴۶	قنادہ	۷۸-۷۳	عبداللہ بن مسعود
۱۲	قریش	۴۱	عبدالجکیم
۶۹-۶۳	قیصر روم	۷۵	عبدالرحمن بن عمرو اوزاعی
	ق	۷۳	عبدالرحمن بن زید
		۴۰	عبدالملک بن ہشام
		۵	عبدالوہاب
۵۶	«گنج باداوردہ»	۳۵	عثمان
	ل	۷۳-۴۶	عکرحہ
		۱۲	علی علیہ السلام، حضرت علی -
۱۶	لیث	۷۳-۷۲-۵۵-۴۶-۴۵-۳۵-۳۰	
	م	۷۷-۷۵	
		۵۶	عمان
۱۲	مالک بن انس	۳۵	عمر
۷۳-۱۶	مجاہد، مجاہد بن جنید		غ
۱۰	مثنیٰ بن ابراہیم اہلبی		غزالی
	محمد بن حمید رازی (ابن حمید)	۵	
۱۱-۱۰-۶	محمد بن اسحاق بن خزیمہ، ابن خزیمہ		ف
۱۶-۱۴-۱۳		۵	فارابی
۶۵-۴۰	محمد بن اسحاق، ابن اسحاق	۹	فرغانی
۱۳	محمد بن نصر مروزی	۵۶	فرداد
۷۳	محمد بن سائب کلبی	۵۳	فرخان زاد
۱۴-۱۳	محمد بن ہرون رویانی	۷۵	فقید حسن بن علی مندوسی